

بگانه و تفصیل کلی از تفسیر لوامع التنزیل و ریاب ثالث از جمله آیات قرآنی این آیه انقلبتم
 علی اعقابکم نفس علی برانقلاب ارتداد و رجوع صحابه از ایمان اسلام بسو کفر اونی و اصلی میباشد و اخبار کثیره
 هم متفق علیه صحاح مسانید اسلام خصوصاً در بخاری در متعدد مقام منجم آن تفسیر عرض شود و در ارتداد
 صحابه بسیار اخبار ضبط اند منہما قال سیور حال من امتی فیناخذهم ذات الشمال فاقول انھا

اصحاباً فیقال نکت لا تدری ما احد ثوابک هؤلاء لعمری الو امرتدین علی اعقابهم منذ ارتدتم و غیر
 فاقول لهم صحقا صحقا من غیر بعدا بعدا حال نکه جماعتی صحابه قریب گرفتار گردیده بجهنم میرند آنها را
 من میگویم که یارب آنها اصحاب من اند من میشود که یا محمد تو میدانی که بعد تو چه بختها و نفرها احداث کردند
 آنها مرتد و بسوئی کفر اصلی برگردید بعضی مفارقه تو از آنها و در خبر دیگر زیاده است که من را وقت یکدیگر
 دور کنید و در کنید آنها را که بعد من تغییر دادند و این باوا احداث کردند بختها را در صحاح بالاتفاق بسیار
 احادیث با این مضمون ضبط اند و اینجا از ترمذی در باب لتركین سنن من قبلکم مرویت که پیغمبر
 وقتیکه بسوئی حسین حرکت فرمود بدخترت اتانواط رسید که مشرکین بر آن خست اسلحه خود او سخته بودند پس
 صحابه بلاحظه آن عرض کردند اجعل لنا ذات النواط كما هم ذات النواط فقال النبي سبحان الله هذا

كما قال قوم مولى جعل لنا الها كما لهم الهة والذى نفسى بیدی لتركین سنة من كان قبلکم
 یعنی مقرر کن بر ما هم ذات اتانواطی اینجا پیغمبر آنها را ذات اتانواط است پس پیغمبر بجموع صحابه فرمود
 سبحان الله این قول شما چون قول بیودیان بسوئی است که بگذار با الهی اینجا پیغمبر کفار را که همان اند و قسم
 بخدا اینکه جانم در دست اوست هر آینه هر کس که پیشتر در حقها و خصلتهای پیشینان خود را در بخاری
 در ذیل حدیث دیگر زیاد کرده است صحابه عرض کردند آیا آن پیشینان بیود و نصاری اند پیغمبر نفس فرمود باز
 کیستند تنبیه باین آیات صحاح احادیث متفق علیه است واجب الحصول ثابت شد ارتداد صحابه
 الا من آمن بالله قلبه بلا ایمان چه همه صحابه بالانفرا و غیر معصوم و لا مطهر بالاتفاق اند پس استبعاد از
 ارتداد آنها بعد مرگ نبی ضروری البطلان میباشد ایامی بینی صحابه بسوئی کفار و زندگی با و حضور لارون
 مرتد شدند رایع قول علی الله لا تقلب علی اعقابنا بعد از هدینا الله نصرته بکمال اهل بیت خواص تعجب ما مرتد از
 دین ننخستیم شد و قسم بر عدم ارتداد خود خورده و در ان اظہار عصمت و تاکید تقریر آن در قلوب سامعین میباشد
 چه عصمت بآیه طهاره در قرآن خاص باهل بیت نبوة صریح ثابت بالاتفاق است بخلاف آن خلاف قرآن

تمتع و مجال میباشند و ابن ابی الحدید و چنین مقام فرموده اعدا اهل بیت از بدایت الی النهایة و
 تجسس و محاصرتی آنها بودند هر گاه از ائمه عترت خلافت ادب ترک اولی رده اعمار ایشان از ایشان اصلاً
 و ابداً هیچ حال صبد و رینا مدلا محاله نبی استیلا بدست لیس علی بلا دلیل بنا نهادند و عباسیه نهار امیقید زندانهاست
 بزهر ختیقه شهید یافتند چه آنها را جیل از اقرضات عیوب بنا بدست آنها نیامده و ندانسته **خامس**
 قول علی و الله لا قتلن علی حتی اموت او قتل قسم بر قتال مرتدین خورده پس نهم مرتدین صحابه طایفه مرتدین مجمل
 و صفین و نهروان و قتال با تفاق فرمود **در بخاری** و قتل آنها بدست علی ز سعید خدری ایه کرده که
 اشهد ان قتلهم علی و انما معکم من شهادة میدهم که مرتدین خوارج و غیر هم اعلی قتل کرده و من با علی و قتل آنها
 شریک بودم تبیین این انجام هم در اخبار قتال ز علی مرتدین با قبل وقوع این معرکه سالها مطابق مخیر
 بوقوع آمده پس علی تنها سبزه و کرامت المومنین تصدیق مفترض الطاعة عینا میباشند سادس با حدیث
 و چه ثابت شدند **اقطعما کثیر** صحابه رسول بعد رسول مرتد خواهند شد پس ثابت شد قول آن تا که
 میگویند که اکثر اصحاب بعد موت نبی مرتد گردیدند باخذ حق اهل بیت نبوة تا اینها با این حدیث نیز ثابت
 شد که علی خاص قاتل کفر و فحشه و اهل رده میباشند و بر قومی که غیر علی قتل کرده و او دعوا برده آنها نمود بلا دلیل
 از مجبول هر دین میباشند نبص نبی **سابع** قول علی الله انی لا اخوه بعد یا و قسم بجماله فرموده که تحقیق من با او
 پیغمبرم و این اخوة بدو قسم میباشند **احد** سبب اتحاد و ادویه قریب است **اقرا** قرابت او هم ثابت است
 چه بر عم سکه نبوی بود و بر سر این اعمام اطلاق اخوة در عرف تقریباً صالحه میشود اما اتحاد و ادویه بحسب و ایات
 صحیح متفق علیه است منها قال النبی انا و علی نور واحد قبل ان یخلق الله السموات و الارض با سهجة
 عشر اربع مام **وقال** خلقتنا و علی من نور واحد پس با اتحاد و ادویه هم اخوة آنها ثابت گره بدیده اخ
 ثانی این مادده متحد میباشند تا اینها **اخوة** حکمی هم در بین نبی و علی ثابت است متفق علیه اهل حدیث است
 که میان صحابه پیغمبر کفر را با کفر اخوة بست علی را با عدی اخوة بست پس علی گریان شد عرض نمود که مرا با عدی
 اخوة بست پس پیغمبر فرمود و الله با علی ما اخرونک الا لیس فی انتاخی **والله** و الا اخوة بخدا علی کفر تو واحد
 در صحابه نبود سواى من لهذا ترا مؤخر نهادم مگر بر نفس خود و ای علی تو برادر منی و دنیا و اخوة تبصری
 هر گاه این ثابت با تفاق باشد پس این تصریح بهین اخوة قریبانی و مادی و حکمی میباشند **سابع** قول علی و
 این عفت بر ما قبل است اتی تویه پس لی بعینه متصرف کافه امور نبوی میباشند و زندگی آنحضرت هر گاه

ولایت و تالیف ہر امور پیغمبر بعلی ثابت باشد پس بعد آنحضرت علی بالاولی متولی کا فامور نبوی ز غافلئ امت
 یہ باشد تا صحت وراثتہ از ہم عطف بر اقبل میباشند کہ واللہ من تحقیق وراثت پیغمبر و تورش او باخذ مواریث آنحضرت
 از آنکس نبوتہ و البیتہ مرکب سلمہ و دیگر اثاث البیت خود بشاہد صحابہ قرابہ بدست خود وقت مرگ خود آنحضرت
 بعلی داد و ہر گاہ این بالاتفاق ثابت حاصل شد پس بعد مرگ آنحضرت چگونہ میراث خلافت و فدک بلا وجہ و لا سبب
 و لا قرابہ و لا اولی از علی گرفتہ شود و اورا بمقام رابع الخلفاء بداند تا مدح و این علامہ پیغمبر عطف باقبل است کہ واللہ
 بتحقیق من پیغمبر پیغمبرم چو ابو طالب عبد اللہ و برادر از یک پدر مادر اند و ہر کہ پیغمبرم سکہ از یک پدر و مادر باشد و
 اولی از دیگر قرابی و از صحابہ و در ہر حال نبی میباشند مع ذلک پس چگونہ علی خلیفہ اول از خلفاء حقہ منصوصہ نباشد
 و ہر گاہ ثلثہ بیک عوارصیہ خلافتہ بگیرند پس علی کہ اقرب قرابہ و اقدام صحابہ و مخصوص مصابہتہ نبویہ ہم باشد
 چرا خلافتہ با سبب حقوق قرابہ بدعا و کثیرہ با و زسد تمذیب کہ قرابہ علی بنی علیم یقین از خصوص اینجا ثابت
 گردید پس قرابہ نبی علی از باب مقطوعی الانساب میباشد و الحمد للہ صحت استناد نسب این پاک و حجج اللہ در ظاہر بارز
 از زبان صاحب محی بقولہ تم و ما یطلق عن الہوی بوضوح رسیدہ فی این نسب از کتاب سیادۃ السادات
 در باب عائشہ و من اتحق بہ بنی این بمقام نتیجہ دلایل ربیعہ اخوتہ و وراثتہ و ولایتہ و این عمیت دارو شدہ
 یعنی در ہر کس کہ این لائل فاطمہ و بر این باطنہ ذاتیہ و صفاتیہ موجود و ثابت باشد پس کہ ام شخص حقدار تر و سزاوار
 تر پیغمبر از من نباشد و این تعریض بقرب و صحابہ است کہ من اقدم و اتحق و نزواتہ تر پیغمبرم از کل شما و طایفہ
 صحابہ و قرابہ بقربتہ و بصحابتہ و بصفات و کمالات عملاً و نقلاً و عرفاً **حدیث اخوی** فی الفضل بن

سہل قال حدیثنا عفان بن مسلم قال حدثنا ابو عوانہ عن عثمان بن المغیرہ عن ابی صادق عن ربعی بن

تاجران رجلاً قال لعلی بن ابیطالب یا امیر المؤمنین لعورثت ابن عمک دوز عمک قال جمع ہر سوال

اللہ و قال دعی رسول ما بنی عبد المطلب فصنع لہم مدام طعام قال فاکلوا حتی شیعوا و بقی

الطعام کما ہوا کانه لم یتس ثم دعی نجرۃ فشربوها حتی رووا و بقی الشراب کانه لم یتس و لعیشرب فقال

یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصتہ و الی الناس عامتہ و قد راہتہم ہذہ الامۃ باقدراہم ایتہم

فایکرمیا یعنی علی ان یکون اخوی و وارثی و وزیری فلیرقیم الیہ احد فقلت الیہ و کنت اصغر

القوم سنا فقال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلك تقوم الیہ فیقولوا اجلس کان الثالثہ فضرب بیدہ

علی یکم قال انت اخوی و صاحبی و وزیری فذلک وراثت ابن عمی دوز عمی **ترجمہ**

نسائی با سند خود از ربیع بن نافع روایت کرده کہ مردی بعلی ابن ابیطالب عرض کرد کہ یا امیرالمومنین چرا تو
 وارث شدی پس عمرو بن محمد بن عبد اللہ را سوای عمومت عباس یعنی عمومت عباس چرا وارث بنی شد با وجودیکہ
 ز تو اقرب است حضرت امیر فرمود کہ پیغمبر جمع و دعوت کرد و اولاد عبدالمطلب استیار کرد برای آنها یک مدی را
 ز طعام سد بلای برد چھٹانک قدری زیادہ بحساب سیرانگیریزی می باشد و بعضی گفتند کہ قریب یک سیر از آن
 انگریزی ہستاد و پیر سگر کلداری باشد پس حضرت امیر فرمود کہ پس ہمہ ان دعوت از ان کاسہ غذا شکم خورد و
 طعام در ان کاسہ کم شد بہمان حال اول ابالباقی ماند گویا آنرا بیچ کس دست نکرده بود پس از ان خم آبی
 پیغمبر طلبید و ہمہ از ان خم آب خوردہ سیراب شدند بہمان حال اول خم آب باقی ماند گویا صدی از ان بنحو بود پس
 پیغمبر فرمود ای قریش یا اولاد عبدالمطلب تحقیق من مبعوث شدم تا انہا را گردیم بسوی کل شما خصوصاً بسوی کل مردم
 دنیا عموماً و تحقیق دیدید شما از ضلالہ این است آنچه دیدید پس کہ ہم یکا رشتا من ہتہ در ابتدا نماید و می باشد
 برادر من دنیا و آخرت و صاحب من و وارث من و وزیر من پس خدا حاضرین جو ابی نداد و قائم شد
 پس من بر خاتم و من غیر ترین بہ قوم بودم در سن پیغمبر فرمود مرا بنشین پس پیغمبر سے مرتبہ بہین الفاظ
 بجوم تلفظ کرد و در ہر مرتبہ من ریختہ عرض کردم کہ او منم یا رسول اللہ تا مرتبہ سوم کہستم پس پیغمبر
 دست خود را بدست من زد پس فرمود ای علی تو برادر منی و صاحب منی و وزیر منی پس علی فرمود یا ز
 یثاق خاص من وارث منی شدم بغیر عم عباس **تشریح مقام مقتضی چند است اول** اخبار ویراست
 کہ کل قریش را ازالہ کہ طلبید و در بعضی گیر بنی عبد مناف و در بعضی گیر بنی ہاشم را و درین حدیث بنی عبدالمطلب ا
 طلبیدہ از یک صاع یا از یک طعام و از یک بزغالہ و آب از یک مشکیزہ شکم سیر ہر کس از انہا شدہ و ازین غذا
 و آب بعد از خوردن ان خم غیر بہمان حال اولی نیمود کہ گویا کسی و را دست نکرده و یکذره از ان گویا خوردہ شدہ
نتیجہ در ہدایہ ابلاغ نبوتہ بموجب آیتہ و اندر عشرت اولاد قرین ہر عشرتہ و قبیلہ خود از قریش
 بنی مناف جمع نمودہ چنانچہ اہل سیر و تفسیر ثبت کردہ اند پس خطاب بانی عبدالمطلب **بنی** ای بزرگی کمال
 قریب میناید آنحضرت می باشد تا بسامع دعوت نبوتہ اجہل قریش دو قح نمایند و مخاطب ہمہ قریش باشد تنبہ
 باین طعام و آب قلیل شکم سیر سیراب شدن قوم کثیر مع ذلک ب طعام قلیل نشود و بجا اولی باقی ماند از طعام
 باین ثبوت نبوتہ آنحضرت می باشد پس محمد رسول صادق و واجب تصدیق می باشد کافی قولہ انی بعثت
 الیک خاصتہ و الی الناس عامتہ این صریحت کہ آنحضرت سول بسو کافراہل نیابود دست پس

باطل شد مگر بعض طوائف یہود و نصاریٰ کہ آنحضرت بنی بقریش یا بعر خاتمہ است ثالث تو اس میں بیجا یعنی در بیوقت میثاق بست کہ ہر کس کی بیعت من بعد سالہ در بیوقت خاصہ و ابتداء نماید او برادر من صاحب من و وارث من وزیر من می باشد حضرت امیر و مجلس سیدہ بار تقدش نموده بیعت آنحضرت کرد پس از ہمان وقت بدایہ علی خاں اور آنحضرت صاحب او و وارث نبوت او بعد او و وزیر و مدیر نبوت و کافہ امور نبی و دنیائی او و معین و مشیر او باین میثاق ملین نبی و علی مقرر گردیدہ و تحلف عمد و میثاق عموماً کفر و از نبی صد و خلاف عمد و میثاق محال و متمنع باشد پس آنکسکہ باین نص مجمع علیہ بر آن نبی و صاحب نبی و وارث نبی و وزیر نبی و در زندگی او تا بقادحیات او باشد پس بعد مرگ نبی چگونہ او معزول ازین منصب گرد و مردم اغیار چگونہ بجای او قیام نمایند و اورا رابع النظار و مؤخر ہمہ بدارند و بعضی منازعہ و مقاتلہ در اخذ وزارتہ و خلافتہ از وہاں و لاسبب نمایند و آیا ازین ظلمی لایست تندیہ و اینجانب کرد بر اینکه علی وزیر نبی است چنانچہ ہارون شریک موسی بنی خلیفہ و وزیرش نفس قرآن آیہ وجعلنا اناہا ہارون و نریا بود لہذا از احد اسما منصوبہ علی وزیر النبئی فی حضورہ و خلیفہ ہا فصل بعدہ می باشد و بسیار احادیث محدثین اہل سنت در وزارتہ علی روایت کردہ اند رجوع بفر دوسر الاخبار و مناقب ابن معاذلی شافعی و اخطب از زم و علیہ الاولیا امام ابو نعیم یکن تبصرہ بدانکہ در روایتی معنی وزیر سلطنت ریاست اہل شتاق جوہ دارند اول وزیر ما خود از وزیر کہ اورا سکون را بجمہ معنی ثقل می باشد پس زیر چونکہ تحمل افعال سلطنت بوزیر تخفیف مشقت بہ سلطان می باشد لہذا این حامل افعال را بوزیر نامیدند و بنا بر این ہارون موسی و علی بجمہ تحمل افعال نبوتہ بودند لہذا بزبان خدا و رسول این ہر دو وزیر موسی محمد علیہم السلام بودند ثانی مشق و ما خود از وزیر بفتح اول دوم می باشد و اذ معنی مرجع و بلحاظ و ملاذ و از نجایہ کلاکلا و نہد می باشد پس بنا بر این وزیر مرجع الیہ در راک و بلحاظ و در تدبیر و تنظیم امور مملکت سلطان را می باشد لہذا بوزیر نامیدند پس بنا بر این ہارون و علی مدبر نبوتہ این و بنی جلیل و مشیر امور نبوتہ و متظلم آنها بودند پس ارو مار و تدبیر نبوتہ اینما بر وزارتہ این و نفر حاصل بودہ ثالث ما خود از از بفتح اول سکون ثانی بسنی پشت استخوان مرہ و ارا و می باشد و ازینجا قول موسی اجعل لی وزیراً من اہلی و عاہرہن انما شلدا بہ اذہی ظہری صلی و اشراکہ فی امری و بنا بر این در یقوتہ پشت سلطان و بازوی او می باشد زیرا کہ سلطان پیشی و امداد و اعانتہ وزیر ہمہ کار و بار مملکت میکند لہذا سلطان اورا اکثر حضور خود کار مملکت خود با و وامیگذازد و در غیاب و خلیفہ و جانشین و ولی

ملکت خود میزند پس بنا بر این علی که منزله بارونی دارد و زیر بنی خاتم و صاحب وصین ظهیر و
 شرف و بر و قید و مشتم همه مورث نبوی ولی ملکت نبوة او در حضور و غیوب چنان بارون با حضرت خاتم و
 وارث او بالضرورة میباشد تا بتعبیر و زیاده بر این از مطالب السنول بن طلحه ثانی ریاب و جبرایع
 قوله فبذلك رشت این عمی و ن می بداند که مرجع بذاک بسوی عمه ثیاق نبی با علی میباشد پس حضرت امیر
 در جواب سائل از تورش خود بالملکت نبوة نبی جواب بهمین داد که وراثت ملکت مال نبی این سبب است که
 عباس و همین فقرات لغوص طیه بر خلاف بفصل علی میباشد و تاویل آنجا پیش نیست چه یک آیه و حدیث است
 تا تاویل با آنها شود و صد آیات و هزارها احادیث متفق علیه است در باره علی اند چشم پوشی باز حق ثابت و انکار
 آن چون انکار آفتاب روشن وسط سماره کاره و سفسطه ضروری البطلان میباشد **حدیث** ان خیر

ذکر این معنی قال حدثنا عثمان قال حدثنا عبد الله بن غیر قال حدثنا مالك بن معوية عن الحریب

بن حصین عن ابی سلیمان الجعفی قال سمعت علیاً قال لعبد الله بن معوية ان رسول الله

نسائی باسناد خود از ابی سلیمان جعفی روایت کرده که من شنیدم حضرت علی بر سر و شانه صحابه چهارمین بود که من عبد الله

یعنی بنده خالص او برادر حضرت رسول المصلی میباشد کس هم غرض علی از ذکر این احادیث اثبات

اخوة و صاحبته و وراثت و پسر هم خود بودن میباشد که هر گاه این اقتضا بدین انتساب من اضع و ثابت باشد پس

چو امر از خلافه مؤخر کردند اشکال عبد الله هر کس است پس علی خصوصیت در لفظ عبد الله است و به روح

در لفظ مشترک میباشد **جواب** قول نبی عبده و رسولی تخصیص چه روح باشد جا بگم چو ابنا جواب ثانی

عبدی است و میباشد یا مطیع اما متعبد و عبودیت نیست زیرا که عامی است پس او در عبادت و مدد و نسیب باشد

اما مطیع پس او باقیاد و اطاعت و در عبادت و مدد و نسیب باشد اما علی مطیع خاص

مطیع علی و ام خانه زاد محمد پس از خاص میباشد لهذا عبد الله مطابق واقع خاص میباشد

قال للنسائی ذکر قول لنبی صلی الله علیه و سلم علی منی و

وانا منه علیه السلام ترجمه امام نسائی فرمود اینجا ذکر میشود حدیث

نبوی که علی از من من از علی ام **حدیث** انما سناش بن حلالی عن جعفر بن سلیمان عن

غیر از حدیث عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال قال رسول الله ان علیاً منی وانا منه

و هو ولی کل مؤمن او هو ولی و ولی کل مؤمن **ترجمه** نسائی باسناد خود از عمر

بن حصین روایت کرده او گفت که حضرت رسول الله فرمود که تحقیق علی از من من از علی ام و علی ولی ام
 هر دو تو من است یا علی و عهد امور من دلی امور هر دو من میسب باشد قشش میگوید بدانکه مراد از قول ام
 ان علیا منی وانا منه ما ظهارا تمام و مساوات علی بابنی در ذات و صفات است و این دلیل مقدم
 بر آن مقصود می باشد و تقدیم دلیل بر ذکر مدلول نزد کمال اهتمام مدلول کرده میشود پس و هو ولی و
 ولی کل من مدلول مقصود می باشد تقی ضمیمه علی عهد من دلی کافی امور هر دو من حضور و غیاب من می باشد زیرا که
 علی از من من از علی ام یعنی من علی مساوی و متحد ام در ذات و صفات و هرگاه اتحاد هر دو بشما
 واضح شد پس تصرف من تصرف او و تصرف او تصرف من در امت یکسان و مساوی بلغته قول فعل و
 قول فعل من در هر حال است و در هر چه من تصرف دارم علی هم تصرف دارد چه معنی حقیقی دلی بلغته
 بر تصرف و مالک می باشد و ترک حقیقه اصلیه و عمل آن بر مجاز لغوی عربی بنابر ضرورت جایز نیست
قال لیسائی ذکر اختلاف علی بن اسحاق و هذا الحديث
 ترجمه امام نسائی فرمود که اینجایان اختلاف الفاظ این حدیث شریف بر ابو اسحاق می باشد

حدیث ابنا سنا احمد بن سلیمان قال حدیثنا یحیی بن ادم قال حدیثنا اسرائیل عن ابی اسحق

قال حدیثنا حبشه بن جنادة السکونی قال سمعت رسول الله ص یقول علی منی وانا منه فقلت

لابی اسحاق انت سمعته منه فقال وقع علی همتنا فحدثنی به وهداه اسرائیل فقال عن ابی

اسحاق عن الهیاء قال قال رسول الله ص لعلی انت منی وانا منك رجاء القاسم ابن یزید المخزومی

عن اسرائیل عن ابی اسحاق عن هبيرة وهانی عن علی ترجمه نسائی باسناد خود از حبشی بن

جنادة سکونی روایت کرده که من شنیدم حضرت رسول میفرمود که علی از من من از او ام را وی میگوید که من از تو تو من

پرسم که تو خود این حدیث از حبشی بن جنادة شنیدی او گفت که حضرت امیر اینجاستاده بود پس این حدیث را

اسنخاب بن بیان فرمود و این حدیث را نیز اسرائیل از ابو اسحاق را و از برادرین عاذب روایت کرده که حضرت رسول ص

علی فرمود ای علی تو از منی و من از تو ام و نیز این حدیث را روایت کرده قاسم بن زید مخزومی با اسرائیل از ابو اسحاق از برادر

و از زانی از حضرت امیر **حدیث** ابنا سنا احمد بن حنبل قال حدیثنا قاسم و هو ابن یزید المخزومی قال

حدیثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن هبيرة بن مریم وهانی بن هانی عن علی قال لما صدرنا من مکة اذا

بت حجرة تنادی یا عم یا عم فتناولها علی اخذها فقال لفاطمة دونك ابنة عمات فحلتها فاختمت بها و

جعفر زید فقال علی ما اخذها و هو ابنة عمی قال جعفر ابنت عمی و خالها تحتی و قال زید ابنة اخي فقتلها
رسول الله لخالها و قال لخاله بمنزلة الام و قال لعلی انت منی و انما لك قال لجعفر اشتهت خلقی و خلقی قال زید
انت ما خنا ترجمه نسائی با سند خود روایت کرده از ابو اسحق از امیر بن مریم و او از ابی بن مانی از حضرت
علی که وقتیکه از کربلا فرار می نمود و راهی به نام کربلا بود در آن وقت خنجر امیر حمزه بنده او را زد و گفت ای عم من ای عم من پس او را
علی و با خود برد پس به فاطمه زهرا فرمود نزد تو باشد خنجر عم تو پس فاطمه حمل کرد او را با خود پس زان بر سر
ورد او بر زمین تازی که در آن روز در آن روز خنجر خنجر امیر و خنجر طیار و زید پس علی گفت من او را بگیرم چه خنجر است و جعفر
گفت او را من بگیرم چه خاله او در حال آنکه زید گفت و خنجر بر او است پس حضرت رسول بر جعفر گفت که این خنجر
و او بجهت او وصله کنی بر آنکه خنجر من بود دیگر آنکه خاله او در حال او بود و خنجر فرمود که خاله زهرا می باشد و بدین
فرمود که تو از منی و من از تو ام و جعفر فرمود تو شبیه منی در پیدایش و اخلاق منید و زید فرمود تو برادر با منی
قتلیم این حدیث است منی با نسائی در اینجا با سائید استفیضه ثبت کرده و لیکن ابن عقیله و عبد البر اثر آن
اثبات کرده اند پس حاصل شد آنکه استناد نفسین مستح و محال است پس لامحاله قطعی کردید که علی مساوی
و مسائل و شبیه نبوی در ذات و صفات و کل کمالات می باشد و حکم واحد هر دو دارند الا ما اخرج
الدلیل استخرج و آن اینست که اسم نبی رسول فقط بر علی خاص اطلاق نمیشود و بنابرین کل اطلاق میشود
قال لنسائی ذکر قول لنبی صلی الله علیه و آله و سلم علیه
السلام کنفسه ترجمه امام نسائی فرمود که اینجا بیان قول نبوی صلعم که علی چون

جان من است حدیث انما اتنا العباس بن محمد الدود قال حد ثنا الاحوص بن حراب
قال حد ثنا یونس بن ابی اسحاق عن زید بن یثیع عن ابی ذر قال قال رسول الله الیتیم و کبیر
او لا یعان الیهم رجلا کفنه یتقدم فیهم امر یتقتل لمقاتلة و یتیمی الذریه فمار اعز الا و کف
عم و جگری من خلقی قال من تعوقال ما ایاک اعنی لا ما احک قال فنقض قال خاضع النعل
قال علی خضعت النعل ترجمه نسائی با سند خود از زید بن یثیع از ابو ذر روایت کرده که حضرت رسول
فرمود هر آینه باز تا من اولاد و کعب که یک طایفه از کفار عرب بودند از محمدی از سخنان ابی بکر میسریم پس
ایشان مود را که چون ما من می باشد می بیند بر ما نیند آن قوم حکم ما پس قتل میکنند متاعین مردان ما را
و هر نماید و زین زمان ما را و اینها را و اینها را که ما را باز داشت در خوف تا نداشت مگر خطایک بخلت من نشسته بود

و گفت خود بخیل من از دنیاالم و عمر گفت بن یا مبنی کدام را ازین مرد مرویگیری یا میگردد و جوابش فرمود که ترا مرویگیری
یا میگردد و نه صاحبت ابو بکر را پس عمر گفت پس کی ام کس را مرویگیری جوابش گفت درنده نعلین عمر گفت ایم که کل
بنیبر را علی حید و قسرت هم مقام مقتضی چند است اول بنیبر و صفت و شبیه کرد علی ایجاب روح خود و بقا برین
روح معلوم هر عاقلست پس کانه با معلوم است که بر یک بن یک روح خاص از خود ان بن عند الاستعداد متکون
و متولد میشود و ملازمت و اتحاد درین این روح و بدن کانه مشهور با علی العین شیدا نحو کله انفاک و جدائی یک
آن یک ثانیه درین آنها بقاء آنها متمتع و محال میباشد و اگر یک آن از هم جدا شدند هر دو فانی میشوند بلفظ و تنبیه
پس بن تصریح است که علی روح بدن نبوة از خود بدن نبوة متکون شده لقولنا منی و انما منک و لقوله تم افننا
پس فرق و فصل بین بن نبوة محمدی و امام علوی بدگیری غیر علی ولو یک آن ممانیه باشد متمتع و محالست الا
بدخول غیری در آنها بدن نبوة و روح امامت ستا بر هم وفاتی و فاسد میشوند هذا اگر علی ازین جدا شد یک ستا
بیتاب و مضطرب شده دعایم فرمود اللهم لا تنقض تری حلیا یعنی نارضی با میران مر با آنکه علی را برین بنیانی و کوه
و فی السکوة غیر ممانی ماین شبیه علی بجان روح محمدی کمال مخلوق و صلا و اولیة و ملازم با هم بسیار محکم
و علی ثابت و حاصل شد پس این دلیل قطعی است بعد از نهاییه علوم مرتبه علی بر آنکه علی خلیفه کمال است لهذا عیض
مانی با سماع ذکر منزله تشبیه جانی مضطرب گردیده ابو ذر را ببطش دست زده پرسید که او تو ازین نظر کنفسی کیت
بعد نفی و انکار صریحی از مراد عمر و ابو بکر بودن باز کنفسی فرمود مروی فاصت النعل علی میباشد خلیفه رسولی شد با خالی
آیه میباشد و انفسا و نبی و انجیدت کنفی علی مثل آن دشمنه و بر کوه جان اکل و فضل انبیا زبان خدا و رسول و معبود
و محسوس گردید و ایتمه مخالفین هم او را در سائید خود ضبط کردند پس او بالضرورة اکمل فضل انبیا ثابت گردید پس علی
فضل کمال انبیا بجمه الانبیا میباشد و مویش خیریم مزیایم محمدین اهل سنت بن ایتی و انبیم و خطب ازیم
و دلی بهمانی و غیر هم میباشد قال ابی بنی ازاد ان یظن انهم فاعلوا فی شکره و الا بر منی خلته و الوع فی مناجاة
و الی غیر ذلک و الی عبادته و الی عهد و کماله شرفه فلینظر الی علی انصطالاب یعنی هر که بخواهد آدتم را در علم او
و توح را در شکر او و ابرایم را در غله و اخلاص او و موسی را در مناجاة و رازگویی او و عیسی را کمالان و اود عیسی
او و کمال عبادة او و محمد را در کمال افات و صفات شرافت او و بنید پس او نظر نگاه کند علی آنچه در همه این کمال صفات انبیا
محلین او و لغرم موجود میباشد و در هر کس این همه صفات کماله این اکمال انبیا جمع و موجود باشند او بالضرورة
اکمل از همه انبیا و هر کس اینها را با کسی صفت کمال بود علی همه صفا کانه این هیچ در کمال انبیا میباشد کما ذکره ایضاً

امام رازی بلی ان فضیلت علی از ختم الانبیاء بلی خارج ازین جمله برآمد **احدها** باجماع ثانیها استثنائی
 انه لانی بعدی ای لانی بلاسم النبئی الرسول خاصه بعدی ثالثها بنی اهل ماده و مرجع فاطمه ائمه اطهار علیهم
 السلام است و اهل شریعتی و افضل باشد سابع قول عمر بن تغنی در این سنه قال انما اول عمار خود ابو ذر است
 میکند که تا ز قول نبوی مالا کنفسی کسیت پس ابو ذر ما اعنی یا ک لک صلاحه بصیغه اضنی گفت فاعلش ما ک
 البنی میباشد یعنی آنحضرت مراد گرفت ترانه صاحب ابوبکر ایل برادرش علی است ثانی جایزه است که ما لضعف
 میگویم مضاف معروف باشد پس بنام این ابو ذر در جوش یکو یکس من معنی ازین نمیگویم تو وصاحب است ثالث
 جایزه است که انضیاعم در خلف ابو ذر دست با وزه تا استغفار از خودی بنماید قبول فمن تعنی مخاطب بنی
 گفته قال ما ایاک اعنی بصیغه متکلم معلوم جواب نبوی میباشد یعنی ای نبی که ام راز
 کنفسی مراد بگیرد پیغمبر را فرمود ترا وصاحب است ای عمر مراد بگیرم مراد علی میباشد ثم الله اعلم
قال لسانی ذکر قول لانی صلا الله علیه و سلم لعلى انت
صفتی امینه ترجمه امام نسائی فرمود اینجایان حدیث نبوی صلعم علی است
 علی فاعل مخلص من امانت و از منی حدیث انما انما ذکر یان بحی قال انما انما ابن ابی عمیر و ابو هریر
 قال فلا حد ثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن اسامه بن اماره عن محمد بن نافع بن عیین عن
 عن علی بن محمد قال قال لانی ما انت باصل صفتی و امینی **ترجمه** لسانی باسناد خود از حضرت
 امیر روایت کرده که پیغمبر فرمود لکن آگاه باش تو ای علی تو مخلص سات برگزیده منی و امانت ارا من منی
 تشریح مکتوم مقصد و امر است **احدها** صفتی از صفوة لشی فاعل آن برگزیده و چیده
 وجهه و آنچه فاعل صفت از آن میرش و آنچه روشن خلاصت که باشد تعبیه پس قول نبی با علی انت
 صفتی با صفا نه نبوی یا کلم و مرادش آنکه تو فاعل صفت چیده از قرابه و صحابه بلا آن میرش در ذات و صفات
 برگزیده منی و ازینجا صفت نبی است محمد صفوة الله من خلقه و مصطفاه یعنی فاعل صفت برگزیده خالق از خلق
 میباشد پس علی چونکه صفت فاعل چیده در ایمان ذات و صفات است لهذا برگزیده سید انبیاء است و هر که برگزیده
 سید انبیاء باشد او چگونه رحمت و تابع و مقصدی غیر منی تواند شد ثانیها قول انت امینی ما خود از منته علی
 که امینی اعتماد کردم او را بر جان و علی امانت دارم و مقصد سید انبیاء و زهد امور دین دنیا پیغمبر میباشد پس که امین
 خالق نبوی باشد او چگونه تابع غیر امین نبی تواند که در بار آنها این وصف مروی نگردد پس

این دو وصفت هسّم از خصائص حضرت طوی اند و دلیل الخطاب لالت دارو که غیر علی از قرابه
 و صحابه غیر صغری و غیرین و لا مستد می باشد پس بغیر علی احدی از قرابه و صحابه ابد اقبال مسالافه نبی نیست
قال لئنسانی ذکر قول لنبی صلعم لا یؤدی عنی الا انا و
علی ترجمه که امام نسائی فرمود که اینجا ذکر میشود حدیث نبوی که ادا نمیکند رساله ترا
 مگر خودم یا علی فاص حدیث ابنا نباشا ثم قال حدیثنا حفان و عبد الصمد قال حدیثنا

حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس قال بعث النبی ۴ براته مع ابی بکر ثم دعاه
 فقال لا یبقون یبلغ هذا حتی الارجل من اهل فدی علیا فاعطاه ایاها ترجمه نسائی
 با سند خود از انس روایت کرده او گفت فرستاد پیغمبر سوره بقره را بدست ابو بکر با اهل مکه پس در بین راه
 ابو بکر را واپس طلبید پس پیغمبر فرمود سزاوار نیست که برساند این امر را مگر فاص مروی از اهل بیت من
 پس علی الطیبید رساله و ابلاغ سوره بقره را بعلی داده و علی با اهل مکه رسانید حدیث ابنا فاص بن سلیمان

قال حدیثنا علی بن ادم قال حدیثنا اسرائیل بن ابی معنی عن عیسی بن جنادة السکونی قال قال رسول الله
 علی بن ابی طالب و انما منی و لا یؤدی عنی الا انا و علی ترجمه نسائی با سند خود از عیسی بن جنادة سکونی روایت کرده
 که حضرت سولی فرمود علی از من است و من از علی و ادا و ابلاغ رساله الهی نمیکند از من مگر خودم یا فاص علی تشیخ
 چنانکه علی بن ابی طالب از من تقدیم دلیل بر ذکر مطلب میباشد چنان استحداد و یگانگی و مساوات و مذوات و هر یک کلمات و
 قابلیت میان خود و علی اثبات کرد پس از آن کرد لول مطلوب نمود و آنچه حاصلش هست اینست که قابلیت
 ادا رساله ابلاغ امور نبویه اهدا نمودن مخصوصا با احدی از امت صحابه قرابه نیست باشد و ندارد سوا من و سوا
 علی پس از این خودم برسانم یا فاص علی برساند و در قل سمیتا صریح روایت کردند که در سوال ابو بکر است که

آیا در من چیزی نازل شده پیغمبر فرمود نه مگر آنکه در من شبهه لا یبلغن هالتک لانت او هر چهل منک فله علیا
 یعنی نمی رساند رساله ترا مگر خودت یا مردیکه خبر علی با تو و حکم او حکم تو باشد که ذکره الرازی پس چون جهت ترا بر گردانیدم
 و از تو گرفته علی و لوه فرستادم تنبیه که مقرر میگردید هر گاه این نبصوت ثابت گردید پس غیر علی چگونه تحمل خواهد
 که نیاید بل حقیقت آن رساله و نبویه هست و عمل افعال کل امور او شود و کل احکام شریقه بکافیت تأقیته بغیر من و پیغمبر
 قطعی رساله براه ابلاغ و ادا کرده تواند تا ل تبصر جواب مخالف علی میگوید این امور نفس من بوده و در عرب مقبول
 که برای نفس خود را برام آن برای صلح در بین یا خود سلطان خودم وار قوم یا اقربا علی مستد از و فاص

باشد پس برای همین برگردانید ابو بکر را و بعضی او علی را برتاز فرستاد جواب لجوابت و بیت اول
این عاصم و ثابت نیست و عوی زوم الاثبات میباشد کافی بنفرض اثبات پس این عهد خلافت خلیفه اول را و
تخلیل علی بعد پیغمبر کدام کس را فاتمه و ابرام نقض کرد آیا علی خلافت خلفاء را ابرام و فاتمه کرد چا و اقرب معتمد بود
و این وصفی و بوده و بعد کتاب باری اصح الکتب بخاری صریح مطلق است که ناموت فاطمه هر شش ماه علی همیشه
منکر خلافت ابو بکر و مقرض منکر خلافت هر خلیفه تا زندگی خود همیشه بود و در خلافت خود رو و قبح آنها میکرد و خطبه شریف
شکوه قبح آنها مع احادیث مزیه خود میقوم گواه اند پس این عهد خلافت بمشایخ چگونه منعقد شد مع انکار علی و
عدم شمولیت اهل البیت عدم تسلیم نبی با شتم از بدایت ثالث بنا بر این اگر دعوا فرموده اثبات شود پس قراضن
صحابه عاید میشود خصوصاً بر آنها که ابتدا از برای ابو بکر منعقد ساختند و تسلیم بغیرض ائمه و ولایت سلیم نبی علی عباس از
جانب خود کردند اعدا ظلم و بد قه کردند لهذا از صاحب بیعت رضوان برادر این عارضتندی که گفت میانی
که ما بعد اوجه اعدا کردیم تنبیه هر گاه آن امر جزئی و را و ابلاغ سخن باهل مکه ابو بکر
قابل نبوده و از و پس گرفت شد پس این ریاسته عامه کل موردینی و دنیا فی کل است الی القیمة
چگونه رسانیده تواند و چگونه بغیر انقاد علی خلافت ابو بکر منعقد گردیده این با دنی ماقبل هم واضح است

قال النسائی ذکر توجیه النبی صلی الله علیه و آله مع علی رضی الله عنه ترجمه امام نسائی فرموده اینجایان فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم علی را علیه السلام با سوره بر آیه بکه بعد از گردانیدن ابو بکر از میان راه و پس گرفتن ساله از ابو بکر باشد

حدیث اخبرنا محمد بن یسار قال حدثنا عفان و عبد الله بن احدثنا حداد بن یسار
عن ابي بصير عن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا يفتي ان يبلغ هذا
الا رجل من اهل بيته عليا و اهل بيته اياها ترجمه نسائی با سناده عفان و عبد الله بن احدثنا حداد بن یسار
النس بن ابي بصير قال فرستاد پیغمبر سوره بر آیه را با ابو بکر و اول پس ابو بکر را و پس طلبید پس پیغمبر
فرمودند و از نیت اینکه برسانند این عهد و این حکم آبی را باهل مکه اعدی سوای امر و از اهل طایفه بیت من
پس طلبید علی را و سوره بر آیه با و او **حدیث** اخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح
فلان عن يونس بن ابي عاصم عن ابي بصير عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
شواتعه علي فقال لا يفتي هذا الكتاب من قبل انصرنا ابو بکر و هو كسيف قال يا رسول الله انزل

فی شیء قال لا الا انی امرت ان اباعدنا او یجمل من اهل بیتي **ترجمه** کتابنا خود از زمین نیز زخم
 امیر سعادت کرده که تحقیق رسول خدا فرستاد سوره برائة را باطل که بدست ابو بکر پس و نبال ابو بکر علی را فرستاد و فرمود بعلی
 که بگیر این کتابت ساله مرا پس بروی اهل کعبه علی بحق با ابو بکر شده اخذ کتاب رساله از ابو بکر نمود پس ابو بکر نگریه
 سرنگون بگردید و عرض نمودی کرد که آیا در باره من چیزی نازل گردید پنجم فرمود مگر آنکه ما مورسین شهر گوییم
 با نیکو خود موداد و ابلاغ رساله و پیام الهی بکنیم یا خاص مردی از اهل بیت من **حدیث** اخبرنی ذکر یا

بن عیسی قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن قطير عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن ربيع عن
 سعد قال بعث رسول الله ص ابا بكر ببراءة حتى انه كان ببعض الطريق ارسى علينا فاخذها منه ثوباً رماه فوجد
 ابو بكر نفسه قال فقال رسول الله انه لا يعاد حق الا انا او رجل مني **ترجمه** نانی
 با سنا خود از سعد و قاص و ابی کرد که او گفت فرستاد پنجم ابو بکر را با سوره برائة تا آنکه او بعض راه که را طی کرده بود
 که و نبال فرستاد علی را پس علی گرفت سوره را از ابو بکر پس علی با سوره بگردید و از شد پس ابو بکر از راه بد نیز
 برگردید و در نفس خود ابو بکر ریختی و طلالی یافت پس او می گفت که حضرت رسول فرمود همین است و بغیر این نیست
 که داد او ابلاغ رساله الهی صدی کرده نتواند که خاص خود مباح خاص مردی از من که حکم او حکم من باشد **حدیث**
 انما انا اسحاق بن ابراهيم بن ابي اسحاق قال قرأت علي بقرعة من موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثنا عبد الله

بن عثمان بن خشع عن ابي الزبير عن جابر بن النبی حين رجع من حرة البصرة انه بعث ابا بكر على الحج فاقبلنا
 معه حتى اذا كنا بالمرج قرب الصبي ثم استق لي كبر فسمع الرغوة خلف ظهري فوقف عن التكبير فقال
 هذا رغو ناقه رسول الله لقد بدد رسولك الله ص في الحج فلعله ان يكون رسول الله ص فاصلى معه
 فاذا على كرم الله وجهه عليها فقال لا ابو بكر اميرام رسول قال بل رسول الله ص برسالة
 اقربها على الناس في يوم الحج موافقاً بحج فقد منامة فلما كان قبل لتروية بيوم قام ابو بكر فخطب في الناس
 فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام على فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم الغر فاضلنا
 فلما ارجع ابو بكر خطب الناس فحدثهم عن افاضتهم وخرجهم من مناسكهم فلما فرغ قام على
 فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر الاول قام ابو بكر فخطب الناس فحدثهم كيف
 ينفرون وكيف يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ على الناس حتى ختمها فوجى كتابنا خود از
 اصاری و ابی کرده که تحقیق حقیکه بگردید از عمره جبرانه نام که تعامیت نزدیک میر پس پنجم فرستاد ابو بکر را بر سر هم با ابی

تا آنکه قریب بصبح بمقام عرج رسیدیم ابو بکر اذان نماز خوانده پس ستاده شد تا کبیر احرام نماز صبح بگوید بانحال شنید اذان
شتر رسول خدا از پس پشت خود پس درنگ کرد از کبیر احرام و گفت این صوت ناقه پیغمبر است تحقیق آنحضرت
شروع در حج کرده شاید او روی بسوئی بلکه آورده باشد پس بانماز بانحضرت بخوانیم پس ناگاه دید که او حضرت
مرثضی علی بر ناقه پیغمبر بود گرامی دید خدا ذات پاک علی را پس ابو بکر عرض کرد که آیا با ما راه آمدی یا بطور رسالت
علی فرمود بلکه رسول سول خدا ام مرا بر رسالت خود آنحضرت فرستاد تا سوره براهه بر مردم مکه و بر اهل موسم بخوانم و تو
موافق بمناسک حج پس جابرسنگونید که ما وارد کشیدیم پس شتر از یوم تردیه یعنی پیشتر یک روز از هشتم ذی الحجه ابو بکر
بر خاسته خطبه در مردم خواند و ذکر افعال مناسک حج بانها کرد تا فارغ شد از آن و وقتیکه او فارغ شد از آن بر
حضرت مرثضی علی برخواست و خواند بر مردم سوره براهه را عیناً تا ختم کرد از آن پس بر آمدیم با او از آن مقام تا آنکه
یوم عرفة یعنی روز نهم ذی الحجه آمد ابو بکر برخواست خطبه خواند و ذکر مناسک بابل موسم کرد تا که فارغ شد از آن حضرت
امیر بر خاسته خواند سوره براهه را بر اهل موسم و بابل که تا ختم کرد با خمر رسانید سوره براهه را پس آمد یوم النحر یعنی
روز قربانی دهم ذی الحجه پس با ابو بکر و علی از عرفات برگردیدیم بسوی مقام منی پس ابو بکر در منی بعد خطبه ذکر کیفیت
نفوذ یعنی ذکر کیفیت کوچ کردن و قربانی نمودن و کیفیت سنگسارهای بنفکانه زدن بهر یکی از حجرات سه گانه
مع تعلیم دیگران افعال حج مردم کرد پس از فراغ آن حضرت مرثضی برخواست سوره براهه را از ابتدا تا انتها بر
انها خواند و ختم کرد پس از فراغ هر دو بدین طبع برگردیدند **سوال** میان این حدیث و احادیث
متعدده دیگر این منافاة بین میباشد چه به آنها بر رجوع ابو بکر از من راه و اخذ علی رسالت را از ابو بکر و از
علی بکه تنها براهه تا مطلق صریح اند و جمع در بین چنین منافاة چگونه جایز و ممکن باشد **جواب** بدانکه طایفه میگویند
که احادیث سابقه که نص بر رجوع ابو بکر و اخذ علی رسالت را از ابو بکر و تنها رفتن علی بکه و ابلاغ آن بابل بکه
امریت مجمع علیه است و صحاح احادیث تا صد کثیره که با سائید مستفیضه بحد تو اثر مردی در صحاح مسائید
مطل مولف و مخالف ثابت میباشد تنبیه هم بگاه این ثابت باشد پس تمسک بصحاح احادیث کثیره مستفیضه الایمان
متفق علی الامتنه و ترک طرح خبر واحد معارض صحاح کثیره عمومات بقاعده مخدین و اصولین است واجب باشد و الا
ترک معلوم و اخذ مضمون اگر صحیح باشد لازم می آید و آن غیر جایز است لهذا جمعی در نجاد عاگردند که این اجتماع
علی و ابو بکر در موسم واحد از جمله موضوعات و مخترعات مریدان شیخ اول میباشد چه فرق دیگری این را نقل نکرده
و خبر واحد اگر صحیح هم میباشد معارض صحاح متواتر و مستفیضه اصلاً نمیشود اشکال ابو بکر قابل این تمسک بود یا نبود اگر

بود پس چرا او را برگردانید و از واپس گرفت و اگر قابل نبود پس چرا اول با و داد پس از آن باز گرفت از و
جواب خصام آنکه ابو بکر قابل این امر اصلاً نبود پس بر اخی آن با و داد و بعد از آن از و واپس گرفت
 و واپس آورد تا امت الی القیمة بدانند و حجۃ ال حق بر مخالف قائم باشد و اینک اگر کسی از قابل چنین امر نباشد
 از و واپس گرفته میشود پس یاسته عامه است را اصلاً و ابداً و لائق و قابل نباشد **جواب ثانی**
 سریدان آنکه اول فرستاد ابو بکر را و او منسوخ شد و دفعه پس ازین راه او را برگردانید و علی را فرستاد پس این
 تاریخ میباشد **ایراد** این غیر مسلم نزد اصولیین میباشد چه در علم اصول فقه مقرر میسین گردید
 که نسخ صحیح نمیشود و نسخ نئے آید که بعد دخول وقت و وقوع آن مغل سابق و الابدایه بالذات لازم
 می آید پس بطلان این قول جواب اول صح و اثبت است **ترجمه قول النبی صلی الله علیه و آله**
قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم من کننت ولیه فعلی ولیه
ترجمه امام نسائی فرمود اینجانبان حدیث پیغمبر میشود

که من هر کس را مالک علی مالک عالم است **حدیث** ابنا محمد بن لثنی قال حدیثنا یحیی بن حماد قال

اخیرا ابو عوانه عن سلیمان قال حدیثنا جیب بن ابی سائب عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم قال

رجع رسول الله صلی الله علیه و سلم من حجة الوداع و نزل بغدير خم امر بیدجات فقبض ثم قال کانی فیها

دعیت وانی قد ترکت لیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و حقن اهل بیتی فانظروا

کیف تخلفونی فیها فانهمالین یفترقا حتی یراد الحوض ثم قال ان الله مولائی و انما ولی

کل مؤمن ثم اخذ سید علی فقال من کننت ولیه فهذا ولیه - اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت

لزید سمعته من رسول الله قال ما کان فی بلد رجعت احدا الا اذ بعینیه و سمعته باذنیه

ترجمه امام نسائی با سند خود از زید را رقم روایت کرده که وقتی که حضرت رسول برگردید از حجة الوداع و فرود

آمد بمقام غدیر خم امر کرد و بساقتن منبر از پالاتانی شتر پیچید و درجه منبر ساخته و با و جامه پوشانیده شد پس پیغمبر

بالای او فرود فرمود که گو پاس طلبیده شد بسوی خدا و تحقیق من میگزارم میان شما دو چیز سنگین و نفیس است که

از آن دو بزرگتر است از دیگران کتاب خدا قرآن و دیگر ذرریه و آل من پس شما بخوبی نظر و تامل کنید در این دو

اعلی چه گونه سلوک رفتار و معامله خواهد کرد بعد من و تحقیق قرآن و اهل بیت من جدا از یک دیگر نخواهد شد

تا آنکه بر حوض کوشید و بر من وارد شوند پس از آن فرمود ای صحابه و ای مردم هر کس را من متصرف

و ولی امور دین و دنیا او بود پس این علی متصرف ولی امور او میباشد بار خدا یاد دست دارد و دست علی و دشمن
 و او دشمن علی را پس ما وی نیز یاد رقم گفت که تو بگوش خودت این حکم ولایت علی از زبان پیغمبر شنیدی زید گفت که احدی
 و زید تمام نزدیک من با حضرت نبود مگر آنکه بدو چشم خود دید و گوش خود این حدیث امامت و ولایت علی را شنید این صاحب
 علم متون با سند خود از برابرین عازب حدیث غدیر را چنین رواه کرده قال اقبلنا مع رسول الله ص فی حجة

الوداع فقتل فی بعض الطريق فامر الصلوة جامعة فاخذ بيدي علی فقال الست اولی بالمؤمنین

من انفسهم قالوا بلی قال الست اولی بكل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال هذا اولی من انما صلاة اللهم وال

من ولاة اللهم عاد من عاداه یعنی را گفت که ما صحابه برگردیدیم از کرمی آمدیم ما همه با حضرت رسول

و حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد در بعضی راه میان مکه و مدینه و آن موسم بخم بسم غدیر گردید بنزول آن سرور

و در نجاس با پیغمبر نماز الصلوة جامعة بلند کردید کمال شکر اسلام و در آن مقام جمع شدند پس پیغمبر فرمود ای ایتم من صل

و صاحب اختیار بکل امور دین و دنیا جمیع مومنین از جانهای خود ایشان پس همه لشکریان صحابه و کل حاضرین مجلس کلیم

واحد و یک لفظ بلی یعنی آری بلی بیک لفظ گفتند پس بار دیگر پیغمبر فرمود ای ایتم من ذی اختیار متصرف متولی زیاده تر بجای

و کل امور دینی و دنیائی بهر مومنی از کرده جان او با نزل صحابه و قرابه همه حاضرین مجلس بلفظ یگانگی یک دفعه آری بلی

و جوابش عرض کردند پس متصل بهمین پیغمبر دست علی بدست خود گرفته فرمود که پس این علی ولی یعنی این علی ولی منم

زیاده تر و جمیع امور ایمانی و جانی و مالی بهر آنکس است که من اولی و ولی متصرف کا و امور او بودم پس

ازین پیغمبر کلمه مانده برای کمال ترغیب در تمسک علی و ترغیب در ترک تخلف از علی فرمود که بار خدا یاد دست

دارد دست علی را و دشمن دارد دشمن علی را در مشکوٰۃ از احمد حنبل از برابرین عازب از زید رقم حدیث غدیر را

چنین روای کرده ان رسول الله ص لما نزل بقدر رحم واخذ بيدي علی فقال الست تعلمون انی اولی

بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الست تعلمون انی اولی بكل مؤمن من نفسه قالوا بلی فقال اللهم

كنت صلاة فعلی صلاة اللهم ال من ولاة و عاد من عاداه فلقیه عمن بعد ذلک فقال له هنیئاً لک یا بنی اسطالب

صحت و امید و موالی مؤمن و مؤمنه یعنی تحقیق حضرت رسول الله ص هرگاه بمقام غدیر خیم رسیده گرفت دست

علی را پس مخاطب بکل اخبار و صحابه و حاضرین مجلس فرمود ای ایتم من ذی اختیار متصرف

زیاده تر بکل امور جمیع مومنین از کرده جانهای ایشان با ایشان بسم کلیم ال مجلس بیک لفظ و گفتند آری پس پیغمبر

بار دیگر از آنها فرمود ای ایتم من ذی اختیار متصرف زیاده تر بکل صحابه و حاضرین مجلس بیک لفظ و گفتند آری پس پیغمبر

بار دیگر از آنها فرمود ای ایتم من ذی اختیار متصرف زیاده تر بکل صحابه و حاضرین مجلس بیک لفظ و گفتند آری پس پیغمبر

جان او بجان او دیداشتم باز کلام صحابه بیک لفظ بیکدیگر لفظی عرض کردند پس پیغمبر متصل بهمین فرمود که هر کس را که من ولی و امیر است و من بعد از من است و من بعد از من است و من بعد از من است و بعد از آن کلمه دعا شد بغرض ترغیب و ترهیب خلق فرمود بار خدا یادوست دارد و دوست علی را و دشمن دارد دشمن علی را پس عمر را ملاقی علی شد بعد ازین قبول و قال حدیث غدیر و عمر مخاطب علی عرض کرد گوارا باد تو ای پسر ابیطالب این عطیه بدار صحیح و شام کردی بولایت و اماره هر مرد سوسن وزن سوسن یعنی والی هر مرد سوسن وزن سوسن گردیدی و از

دارقطنی منقول است که ان ابا بکر و عمر لما سمعا هذا الحديث قالوا معا اصحت مولاى و كل

مؤمن و منته و در ترمذی از زیدار قم و از حدیف بن اسید صحابی این حدیث غدیر ذکر کنند مولاة فعلی مولاة روایت کرده تشریح خلاصه این خبر غدیر از متفق علیه اهل حدیث و میر تقی میر متواتر الا سائید مطلع بر آن وقت و منبع این فنست و تواتر رواة و شرف آن در طبقات است در کتاب البشرى فی شرح سودة القبری ثبت کردیم و در اینجا هم چند نفر رواة و محدثان بصورة نمونه اختصارا در آخر این روایات ضبط خواهم کرد مع بعضی اجوبه شبهات و تاویلات فاسده کاسده عامه **حدیث** ابنا محمد لعلاء قال حدثنا ابو معاوية قال حدثنا الاعشى

عز سعید بن عیینة عن ابی بريدَةَ عن ابيه قال بعثنا رسول الله ص في سرية واستغل علينا علينا فلما

رجعنا سئلنا كيف رأيت صحتة صاحبكم فاما انا فاشكوت و ما شكاه خيري و فذعت اسي و كنت رجلا مكيا فاذا وجه رسول الله قد احمر فقال من كنت وليه فعلى وليه **ترجمه** نسائی باسنادش از سعد بن عبيدة از ابی بريدَةَ از پدر خود روایت کرده که فرستاد ما را پیغمبر در پاره از لشکر خود بسوی جهادی و امیر گردانید بر ما علی را پس وقتیکه از جهاد برگردیدیم پیغمبر رسید از ما چگونه یافتید صحتة صاحب خود یعنی صحتة علی را پس من شکوة علی کردم و غیر من هم شکوه علی کرد پس من همیشه در مجلس سرنگون میبودم پس از شکایت علی بر خود را بلند کردم که روی مبارک حضرت پیغمبر سرخ گردیده پس فرمود ای صحابه هر کس را که من ولی متصرف امیر پس علی ولی متصرف امور او میسنداشد **حدیث** ابنا محمد بن الحسن قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا عبد الملك بن عیینة عن الحكم بن سعید

بن جبیر عن ابن عباس قال حدثني بريدَةَ قال بعثني النبي مع علي الى اليمن فرأيت معه جنوة

فلتارجت شكوة الى النبي فرفع راسه الي و قال يا بريدَةَ من كنت مولاة فعلى مولاة **ترجمه** نسائی باسناد ابن عیینة از حکم بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که ابن عباس گفت حدیث کردم مرابریده و او گفت که فرستاد مرا پیغمبر با علی بسوی یمن پس من دیدم علی تکلیفی و تشدید را پس وقتیکه برگردیدیم

بحدیث مشکوٰه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه پس پیغمبر بلند کرد سر خود را بسوی من فرمود آبریده هر کس اس من آقا و مالک و میم
علی قاصد مالک و میباشد **حکایت** ابنا ابوداود قال قال ابو نعیم قال حدثنا عبد الملك بن عیینة قال حدثنا

المعلم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال حدثني بریدة قال بعث النبي علياً علي ايمى فذكرت طيباً

فقصته فحصل رسول الله ﷺ يتغير وجهه وقال يا بریدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى

يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى مولاه ترجمه نسائی باسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده

که حدیث کرد مرا بریده او گفت فرستاد پیغمبر علی را بر ملک یمن پس از سعادت از یمن من یاد کردم علی را نزد

پیغمبر پس من تقیص میکردم علی را پس پیغمبر را رویش متغیر میشد و پیغمبر فرمود ای بریده آیا قسم من اولی در

تصرف امور و جاننامی مؤمنین از کرده جاننامی خود ایشان عرض کردم آری رسول الله پس متصل بان

پیغمبر فرمود هر کس اس من آقا و متولی او استم پس علی در تصرف او میباشد **حکایت** اخبارنا ذکر این بجهت

قال حدثنا نصر بن علی قال نا ابا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمى عن ابيه ان سعدا قال قال

رسول الله ﷺ من كنت مولاه فعلى مولاه ترجمه نسائی باسناد خود از عبد الواحد از پدر خود روایت کرده که

تحقیق سعد و قاصد گفت که حضرت رسول فرمود هر کس اس من استم پس علی متصرف مالک

جان ایمان بر او میباشد **حکایت** ابنا ناقتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابي عدي عن عروة بن

ميمون بن ابي عبد الله قال قال رسول الله ﷺ من كنت مولاه فعلى مولاه ترجمه نسائی باسناد میمون روایت

کرده که حضرت رسول فرمود هر کس اس من صاحب اختیار جان مال ایمان و قسم من استم پس علی متصرف اختیار جان و

مال ایمان بر او میباشد **حکایت** ابنا ناقتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابي عدي عن ميمون بن ابي عبد الله

قال قال زيد بن ارقم قال رسول الله ﷺ حطبا فحمد الله واثنى عليه ثم قال لست تعلمون انى ولى بكل مؤمن مؤمنة

من فضة قالوا بلى شهدا انت اولى بكل مؤمن من نفسه قال فانى من كنت مولاه فهذا مولاه واخذ بيد علي

ترجمه نسائی باسناد دیگر قتیبة بن میمون روایت کرده که زید را فرمود حضرت رسول بطور خطیب خطبه خواند و در آن

حدیثاتم کرد پس زبان فرمود که آیا نمیدانید شما قرآبه صحابه که تحقیق من استم اختیار از پادشاه تر بر مرد

مومن و هر زن مومن از کرده همان با و میباشم بکلمه واحدة همه صحابه و قرآبه مجلس عرض کردند که بے ما

گواهی میدهم که البته تو یا رسول الله صاحب تصرف و ذی اختیار تری بر مومن از کرده جان او پس آنحضرت

فرمود هر کس اس من متصرف فی صاحب اختیار میباشم پس این شخص متصرف ذی اختیار او میباشد دست

علی اگر گفته این فرمود **حکایت** اباننا محمد بن یحیی ز عبد الله النیساقور و احمد بن عثمان بن حکیم

قال حدثنا عبید بن موسی قال اباننا هانی بن اریب عن طلحة الا یافی قال حدثنا عبید بن سعید بن سعید

علیاً و هو نیشد فی الرجعة من سمع رسول الله ۴ یقول من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ فقام بقمعة عشر شهیداً **ترجمه**

نسائی با سائید محمد بن یحیی و احمد بن عثمان آنها با سائید خود از عمیر بن سعید روایت کرده اند که او شنید حضرت علی از مردم

طلب شهادة میکرد و در مقام رحبه که بر کس از پیغمبر شنیده حدیث من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ پس زیاده ده آدم

استاده صحاب شهادة دادند باین حدیث که ما گوشتها می خوردیم این حدیث را از زبان پیغمبر **حکایت**

اباننا محمد بن منشی قال حدثنا محمد قال حدثنا شعبه بن ابی اسحاق قال سمعت سعید بن وهب قال قام

خمسة وستة من اصحاب النبی ۴ شهیدان رسول الله ۴ قال من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ **ترجمه**

نسائی با ستاد خود روایت کرد از ابن ابی اسحاق که من شنیدم سعید بن وهب گفت بر فاستند پنج نفر یا شش نفر

از اصحاب پیغمبر اینها شهادة دادند بعلی که تحقیق پیغمبر در غدیر خم حدیث من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ **ترجمه**

اباننا علی بن محمد بن علی فاضل المصیصنه قال حدثنا خلف قال حدثنا اسیر ایل من ابی اسحاق قال حدثنی

سعید بن وهب انه قام مما یلیه ستة وقال زید بن یزید وقام مما یلیف ستة شهیدانهم سمعوا رسول الله ۴

یقول من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ **ترجمه** نسائی با ستاد قاضی مصیصنه روایت دیگر کرد که سعید بن وهب گفت

که ستاده از نزدیک شنیدم و زید بن یزید گفت ستاده شده اند از نزدیک شنیدم و دیگر از اصحاب

رسول پس همه آنها گواهی دادند که همه آنها شنیده بودند پیغمبر فرمود حدیث من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴

حکایت اباننا ابو داؤد قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا شریک قال حدثنا ابو اسحاق عزید

بن یسج قال سمعت علی بن اسیطال ب یقول علی من انکوفرا من منشد الله رجلاً ولا انشد الا اصحاب محمد

هل سمع رسول الله ۴ یوم غدیر خم یقول من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ اللهم وال من وکاه و عاد من عا حاه

فقام ستة من جانب المنبر وستة من الجانب الاخر شهیدانهم سمعوا رسول الله ۴ یقول ذلك قال

شریک فقلت لابی اسحاق هل سمعت البراء بن عازب يحدث بهذا من رسول الله ۴ قال نعم قال ابو عبد الله **الراب**

عمران بن ابان الواسطی ب یقول فی الحدیث **ترجمه** نسائی با ستاد دیگر از زید بن یسج روایت کرده که من شنیدم

علی بن اسیطال ب میفرمود بر منبر کوفه که من قسم جدا میدهم مردی را و قسم نمیدهم مگر با صاحب محمد که آیا کسی بگوش

خود از زبان اقدس پیغمبر شنیده باشد که روز غدیر خم میفرمود حدیث من كنت مولا ۴ فعلی مولا ۴ **ترجمه**

پس این بیخ میگوید که شش آدم از جانب است بسرو و شش نفر دیگر از جانب دیگر بسرو است و شش نفر
 آنها همه شهادت دادند که همه ما بگو شهادت خود این حدیث است بر روز غدیر شنیدیم که آنحضرت فرمود پس شریک گفت
 یا ابوسعحاق که آیا تو خود شریک را بر این عازب نقل میکردی حدیث را از پیغمبر ابوسعحاق گفت آری من خود
 شنیدم و ابو عبد الرحمن نسائی گفت که عمران بن ابان واسطی از او قیامت است که شرح مقام مقتضی چند
 امر بطور مختصراًست **اول** در حدیث غدیر جمهور اهل سنت حتی از تعصیب آنها این مجری در صوغ حق محرف بعد
 نقل این حدیث گفته ترجمه او نیست که این حدیث غدیر صحیح است و شک نیست در صحت آن و طرق این حدیث
 بسیارند و بسیاری از اساتیدش صحیح اند و التفاتی بقول آنکس نیست که میگوید علی در آنوقت بمین بود و حال
 آنکه برگشتن علی و وجود او در آن مقام ثابت است ثانی این حدیث از اجل متواتر است چنانچه در اسانید حدیث
 بالافراد کثیره تالیف از اعلام اهل سنت شده چنانچه **عسقلانی** در شرح بخاری گفته در

حدیث غدیر و اسانید هذه کثیره ذکر کما این عقده و الحافظ ابو نعیم فی کتاب منفره و کثیر من
 اسانیدها صحیح و حسنه و **طبری** بنام او پنج طریق این حدیث غدیر را ضبط کرده و از کثیر شامی
 در تاریخ خود آورده که از محمد بن حوریطری دو جمله ضخیم در روایه در روایات حدیث غدیر جمع کرده و دیدم و **حاج ابو**
نعیم کیسه نمود و پنج کتاب الولاية لعلی فی الغدیر ثبت کرده و از **مغاری** شافعی از اساتید خود منہم از ابو القاسم
 محمد بن عبد الله اصغمانی که همراه آنها گفتند این حدیث غدیر صحیح از حضرت رسول مبارک میباشد و روایه او متجاوز از
 هشتاد صحابی میباشد و بعد از آن عشره مبشره و آتش میباشد و نمیدانیم که علی چرا با این فضیلت شرف نشد و کلمات **خطب**
 حواریم اکثر اسانید آن رناتب خود ثبت کرده من شانزده حج الیه و ابوالعالی جوینی تعبیر میکند و
 میگفت در بغداد بروگان صفائی مجلد ضخیمی در روایه در روایات حدیث غدیر دیدم و بر پشت او نوشته بود

هذا المجلد الثامن من العشرین من طرق حدیث من کننت مولاة فعلی مولاة و تلیک التاسع و العشرین
 من مجلداتہ و **ابن جنای** در کتاب خصایص علوی جهانانیر او حدیث غدیر نقل کرده و نقلش از صحابه رسول
 کرده عمر بن خطاب و برابن عاذب و سعد بن ابی وقاص و طلحه و عباس و ابن عباس و حسین بن علی
 و عبد بن مسعود و عمار بن یاسر ابوذر غفاری و ابویوب انصاری و ابن عمر و عمران بن حصین و زید بن حسین
 و ابوهریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبر و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و
 ابونعنه یقین اسید و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمرو بن زید بن شریحیل و عامر بن ابی ایوب انصاری

و دهب بن حمزة و وحشی بن حرب و سعد بن جنادة و عمر بن شراحیل و عامر بن سمرة و مالک بن
 حویرث و ابو ذریب شاعر و محمد بن سیر و حسان بن ثابت شاعر در اسنی المطالب شیخ
 جزری شافعی بعد ایراد این حدیث گفته که این متواتر است از حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} و بقول غیر حاذقین باهرین علم حدیث
 بجهت قلیل الاطلاع یا تعصب اعتباری و اعتنائی نیست تحقیق این حدیث و آیه شده از ابو بکر و عمر و طلحة و زید
 و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و سپهر و عبد الله و زید بن ارقم و براء
 بن عازب و بریده بن النخعی و ابی هریره و ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و عمر بن عاص و عبد الله بن
 و عمران بن حصین و عبد الله عمر و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن زارعه و عمران
 جنید و زید بن ثابت و انس بن مالک و ام سلمه و جعفر بن محمد و عیالده ام المؤمنین و همه آنها اکابر صحابه اند و
 بزرگی از پیغمبر گویا می کنند و هر چند معدودی از آنها مخالف علی بودند مگر ذلک استخبر غیب را
 مخالف و مخالف علی از صحابه کبار نقل کردند محج است که علی وجود این شهود معزول ازین منصب گردید
 از کتاب الولا ^ع ابو العباس همدانی شافعی معروف است این عقده پاره در ایه حدیث
 مذکور همین نقل میکند و او در آن بطریق صدیخ نفر صحابی ثبت کرده و اسامی و اشخاص نیست امیر مومنان
 و ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زید و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن مالک و سعد بن وقاص و
 عباس بن عبد المطلب و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله
 بن سعود و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن زارعه انصاری و وحشی بن جنابه
 و خزیمه بن ثابت انصاری و صدیقه بن الیمان و عبد الله بن عمر و برادر بن عازب و سمرة بن جندب و
 سلمه بن اکوع اسلمی و عمران بن ابی سلمه و سهل بن سعد انصاری و ثابت بن زید و عمران بن حصین
 خزاعی و بریده بن النخعی و جلیل بن عمر انصاری و زید بن عمار انصاری و انس بن مالک انصاری
 و عبد الله بن ثابت انصاری و ابو امامه انصاری و عامر بن ابی لیلی انصاری و حسان بن ثابت انصاری
 و قیس بن ثابت انصاری و مالک بن حویرث انصاری و صدیقه بن سعید غفاری و ثابت بن یونس
 انصاری و ابو هریره و هاشم بن عقیب بن ابی وقاص و مقداد بن عمرو کندی و عبد الله بن عبد الله
 ابویلی انصاری و ابو رافع غلام رسول الله و ابو زینب انصاری و عبد الله بن بانزلی و سعید بن سعید بن
 عماره انصاری و عثمان بن عجلان انصاری و حنید بن سفیان جیب بن بدیل و رقاده خزاعی و

فاطمه زینب سول و ام سلمه و صدیق اکبر و ام مانی بنت ابیطالب و عائشه بنت ابی بکر و جریر بن عبد اللہ بعلی و ابوسعید خدری و عتب بن حاتم و زید بن ارقم و جابر بن ثمره و اساتین بن ید و وحشی بن حرب و ابوالخمس و خادم رسول و عامر بن آمد و عبداللہ بن ابی اوفی و عطیہ بن بشرانہ و بعد ذکر اینها فرمود همه اینها این حدیث را از زبان صاحب بیعت عن الهوی شنیده نقل کردند ثانی بدانکه در خواص الامم النبویه

جزوی گفته اند علی السیر علی از قصه غدیر کانت بعد رجوع النبی من حجة الوداع فی الثامن عشر

من ذی الحجة جمع الصحابة وكانوا مائة وعشرين الفا وقال من كنت مولاه فعلموه لانه نص على ذلك

بشرح العبارة دون التلویح والاشارة حال آنکه تنقیح طبع علماء سیر است که قصه حدیث غدیر ان بعد رجوع از

حجة الوداع بنی و آن سجد هم ذی الحجة بود کل صحابه آنجا جمع بود و تعداد آنها یک کت است هزار و شصت و یک

من کنت مولاه فعلى مولاه ادا فرمود پس بنمیز نفس کرد بر ولایت و اماره علی تصریح عبادت نه بلوغ شاکر و بعد این

حارث بن نعمان فهری مد گفت ای محمد بنی نصب علی از جانب تو بود یا از جانب خدا بنمیز قسم خورده فرمود خاص

من جانب است حارث گویان برگزیده بار خدا یا اگر درین قول فعل محقق است پس بغیر این سنگی از آسمان

یا عذابی دروناک هر آوی میگوید و اند حارث بر ناقه خود هنوز سوار شده مگر آنکه سنگی از آسمان بر او آید

سر او داخل شده از ورش بر آمد و سوره مثل سائل بعد اواقع لیس دافع نازل شده واه ثعلبی غیره من

المفسرین تمبیه اگر موجب تطویل این ساله شریفه و مخالف مده ماکه در ابتداء بالاختصاص کرده بودیم نمیشد از

ایم محمد بن ابل سنت چون عبداللہ بن احمد و احمد بن حنبل و غیره نقل اسامی صحابه بگیر از روای حدیث غدیر میگردم

و برای منصف همین قدر کافی در تواتر این حدیث میباشد و اگر شخص در تواتر خبری از اخباری غیر این کتب من

النبیه قطعاً گفته میونم که هیچ خبری تواتر بمثل این حدیث غدیر غیر حدیث منزلت و حدیث اخوة و ولایت املا و ابدا بنمیز

تبصیر در علم حدیث و علم اصول فقه قاعده و قانون مقرر گردید که تواتر نزد اکثر عبارات است از تواتر

سعد و قبولی از تواتر جمعی از مردم خواص و عوام نقل امری یا عالی پس عاده اتباع آنها بر کذب و افتراء مع

اشخاص و اغراض مختلفه و آراء و داعی تبانیه متضخ و محال میباشد و آیا حدی رتعداد انجماقه معین و معترب

یا مشهورین است که چه کثیر باشد یا قلیل الاما از غالی منقول است که اقل آن را زنده آدم معتبر زیاده باشند و از همه

حنبل منقول آمده آدم میباشد نقل کرده در اینجا جمعی از اساطین اعلام و محدثین ابل سنت نقل کردند که حضرت

امیر علیه السلام وقت اخذ خلافة از خود در متعدد مقامات در مقام رجب و در وقت شوری بر منبر کوفه و در وقت

خلافت خود شهادت کرد از صحابه که من قسم میدهم صحاب رسول را که هر کس از آنها این حدیث غدیر را بگوش خود از پیغمبر شنیده باشد بگوید جمعی نهم صنف کتاب هذا امام نسائی نقل کرده که دو از ده صحابی شهادت دادند و امام الایمسی احمد بن حنبل گفته تاسی نفر صحابی شهادت بر این حدیث غدیر دادند و غیر آنها تا چهل صحابی نقل کردند که وقت تشهاد علی شهادت بر سماع این حدیث او نداشکال چرا در عدد شهود اختلاف می باشد جواب در متجدد مقامات و مختلف اوقات شهادت شده لهذا بعضی کم و بعضی زیاد دیده نقل کردند و بعضی نقل یک مقام و بعضی نقل از متعدد مقامات بطور کلی ذکر کرده تمبیه اگر این حدیث بضم اماره و خلافت تبتدیه نمیبود پس حضرت امیر احتجاج بیان بر محب ناصر بودن خود امت امیکرد و اگر او خلافت با فاصله علی نمیبود پس چرا در مکرر مقامات دور وقت شوری شهادت بحدیث غدیر میکرد و حجه و شهادت و تشهاد ادنی عاقلی نمیکند مگر در اثبات عظیم حق خود و الزام مخالف خود و چرا در مدینه العمر شکوه گیرندگان خلافت خود مذکور و ادنی عاقلی و در اینجا میداند که حق علی بود بر ذوات اعدی و ارسى این بیت نبوة نکره ثالث این قصه غدیر خم شهر و الله انما کتاب نصف روز میباشد لهذا شعر اصحابه در اینجا قصاید گفته منجمه آنها احسان بن ثابت صحابی شعر نیادیم بیه غدیر بنیم

بختم فاسمع بالرسول مناديا	وقال فبمن معي لا كرمي وليكم	فقالوا ولعبيد واهالك التعاديا
اهلك مولينا وانت و ليسنا	وما لك في لولاك تير عاصيا	فقال له قسم يا علي فانني
رضيتك من بعدك اماما وها ديا	فمن كنت مولاه فهذا وليته	فكونوا له انضار صدق مواليا
هناك دعا اللهم وال وليته	وكل اللذع عاصيا معاديا	حاصل ترجمه بیاید

بنی صحابه ایوم غدیر پس شنیدند از پیغمبر ندا شنیدند او فرمود و اما تصرف کل امور شما کیت صحابه گفته بغیر انکار و تعامی تعاوی خالق تو و الی ما و تو هم ولی ما می نیست از امر ولایت ترا این نبی اصدی منکر و عاصی پس نبی فرمود بخیر یا علی تحقیق من راضی شدم بعد از خودم بودن تو امام امت ماوی خلق پس هر کس را که و الیش منم پس این علی الی او میباشد پس بشید شاهمه صحابه و قرابین مر علی را یار و یاور رستی بطور غلامان پس همان وقت دعا کرد خدا یاد دست اردوست و را دشمن باش آنکس را دشمن علی میباشد و نبیرا جوار گفته بدان النبیه

لما سمعته ينشد هذه الابيات قال يا احسان لا تزال موبلا برح القدس نصرتنا وناجحت بلسانك مرويت پیغمبر و تمبیه شنید این ابیات از احسان پس با فرمود احسان موبد بر روح القدس میباشی تا وقتیکه با این بیت عصمت یاری کردی بحدی یا کلمه خوبی معطر زبان باره این بیت گفتی قیس بسعد بن عباد

انصاری صحیح پیش روی آنحضرت در صفین انشا و کرد اشعاری **شعر** قلتم انبی العبد و علینا

حسبنا ربنا و نعم الوکیل و علی ما منا و امام لسوانابه انی التنزیل یوم قال انبی من کنت سوا

هذا مولاه خطب خلیل و ان ما قاله النبی علی لانه نقد ما فیہ قال وقیل **حاصل ترجمه**

گفتم من وقتیکه بغی بر آمد دشمن بر اصحاب علی پس است به خدا و بهترین وکیل است بهما و علی امام است امام هر کس که بغیر

ماست بآن آمده است قرآن منزل و زیکه نبی گفت من کنت مولاه فهذا مولاه این خطابی جلیل است تسبیح آنچه

نبی فرمود بامت و امامت علی نفس قطعی کرد در آن نیست **قال وقیل و کتبت شاعرا**

و یوم الدار و ج غدیر خم ابان الولاية لعا طیبا و لکن لرجال تبایعوها فلما رملها خطرا منیعا

حاصل ترجمه و روز بزرگ بزرگی یوم غدیر می باشد چه در آن روز میان کرد ولایت علی را بر طاقه

کرده میشد و لکن مردمان سابقه یا بد فتنه ولایت آنحضرت م کردند پس من یم مثال زور روزی خطرناک ممنوع

الحق **راحتی** در کتاب اعتقادیه خود موسوم بمهملج الفاضلین و بنیره جوزی تذکره خود اشیر خود

عمر و بن صافی موسلی و خود ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان که کتبت گفت من اینا قضیه رسانیده متفکر

یوم ناگاه حضرت امیر را در نام دیدم فرمودند عاده کن آن شعر آخر خطرا اینعا را و خواندم پس آنحضرت فی الب اینه

در زبان شعر و گیر برین افزودند او نیست **شعر** فلما رمل ذلالتیوم یوما و لمارمئله حقا اضیعا

و ندیدم مثال زور ولایت روز بزرگی عالی را و ندیدم مثال زور زیکه در آن روز حتی چنین نتایج گردیده باشد

اخلب خواهر زحم از سید حمیری چند بیت ضبط کرده من الذی احمد بنیهم + یوم غدیر ختم ناداة

اقامه من بین اصحابه + وهم حوالیه فسماء + هذا علی بن ابیطالب + مؤلمن قد کنت مولاه

فقال من و لایا ذالعلاء + و عاد من قد کان عاداه **ترجمه** کتبت بیان شما آنکس که احمد رسول بزرگ غدیر

ختم خواند او را و بر پا کرد او را خاص از میان کل اصحاب اقرار خود و بعد آنما گرد آنحضرت بود ندیدم نام او بود

میان آنها که این علی سپهر بوجایب لای هر کسی است که من لای و یم بدوست در هر کس که دوست در او را آ

خدای بزرگی نعمه دشمن در هر کس که دشمن در او را اقل کرده اگر وعده اختصار و خوف طول این ساله نمیشود اشعرا

صحابه تابعین و اعلام این سنت چند بزوی از قصاید آنها بیکرم مرابع تو از روایه دینی و اماتوا ترو

شهره آن است پس در اینجا آنان از اراکین اعلام و ائمه محمدین سلام که این حدیث غدیر را در رسانید خود روایت

کرده اند بطور نمونه از حدیثی ذکر میکنیم اگر همه آنها ضبط شوند مجلد می میشود و لکن بطور کمال اختصار اینجا از تفصیل

راحتی

